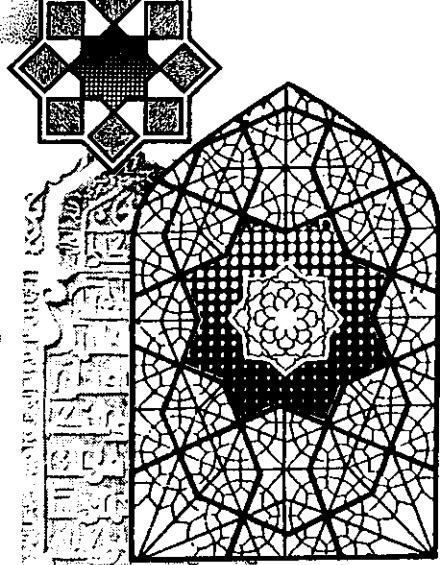


# دین‌های شیعه در مسائل حقوقی

## تقریب

جعفر سبحانی



﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَيْعَانًا وَلَا تَفَرُّوا وَإِذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْنَكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَخْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْرَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَقَّا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذْتُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهَذَّدُونَ﴾<sup>۱</sup>

برای من مایه خوشبختی است که در این مجمع بزرگ علمی و روحانی سخن بگوییم. موضوع سخن از آیه معلوم و روشن شد که درباره «تقریب مسلمانان و طوایف اسلامی» است؛ موضوعی که مصلحان بزرگ، در قرنی که گذشت، درباره آن گام‌هایی برداشته و تلاش‌هایی کرده‌اند.

یکی از راه‌های دست‌یابی به تقریب، آگاهی مسلمانان از عقاید یکدیگر است؛ زیرا مسلمانان در بسیاری از اصول، وحدت نظریه دارند و در بخشی از مسائل - که بیشتر کلامی و فقهی است - دارای نقطه‌نظرهای مختلفی هستند.

اگر طوایف اسلامی، از وجود مشترکات - که مایه وحدت آنها است - آگاه شوند، گام‌هایشان به سوی تقریب استوارتر شده و کم‌کم به وحدت نایل می‌شوند و به این نتیجه می‌رسند که مسائل اختلافی، مربوط به جوهر اسلام نیست، بلکه از مسائل درجه دوم یا سوم است. بدیهی است که اگر به این حداز آگاهی برستند، همگان در صفت واحدی قرار می‌گیرند و از منافع یکدیگر دفاع می‌کنند. و نیز روشن است که تا همدیگر را نشناشند، نه تنها توحید

کلمه تحقق نمی‌پذیرد، که حتی تقریب هم جامه عمل نمی‌پوشد. دشمنان قسم خورده اسلام همواره چنین وانمود کرده‌اند که قرآن شیعه، غیر از قرآن سنت است و حدیث هریک غیر از حدیث دیگری است! اگر این برچسب‌های باطل بر طرف شود، آرزوی بزرگ مصلحان، که همان تقریب است، محقق می‌شود. مایه مسّرت است که عالمان شیعه، به خوبی از عقاید اهل سنت آگاه بوده‌اند و کتابخانه‌های آنان پر از کتاب‌های اهل سنت است. و علمای ما، هم از مکتب‌های کلامی اهل سنت آگاهی کامل دارند و هم از مذاهب فقهی آنها. تا آنجاکه این دو علم، در حوزه‌های شیعه به صورت مقارن تدریس می‌شود.

حتی بسیاری می‌دانند که خود من مسائل فقهی را، بدون مراجعه به خلاف شیخ طوسی (۴۶۰ - ۲۸۵) و معنی ابن قدامه (ت ۶۲۰) مطرح نمی‌کنم و تا از نظریات و آرای آنها آگاه نگردم، در مسأله تصمیم نمی‌گیرم.

در مورد مسائل کلامی نیز همین روش را ادامه داده و کتابی با نام «بحوث فی الملل والنحل» در هشت جلد منتشر کرده‌ام که در آن، عقاید فرقه‌های اسلامی را از منابع دست اول آنها استخراج نموده و از این طریق، به تقریب یاری داده و مشترکات فرق اسلامی را با ویژگی‌های آنان بیان کرده‌ام.

در گذشته، رابطه علمی میان دوگروه، بسیار محکم و استوار بود. در بغداد گروه بسیاری از طوایف اسلامی پای منبر شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۲)، سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶) و شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) گرد می‌آمدند و به تضارب آراء و تبادل اندیشه می‌پرداختند ولی در این پنج قرن اخیر، این رابطه ضعیفترا و آگاهی از عقاید شیعه کم‌رنگ‌تر شده است.

در سال ۱۳۱۹ ه. ق. که سفری به کشور اردن هاشمی داشتم، در دانشگاه‌های مختلف آن کشور درباره تقریب و معرفی مواضع مشترک شیعه و سنتی به سخنرانی پرداختم. وقتی از کتابخانه بزرگ و با اهمیت یکی از دانشگاه‌ها دیدن می‌کردم، در مقابل رایانه (کامپیوتر) که نام کتاب‌های کتابخانه در آن ثبت شده بود قرار گرفتم و از مسئولان آن خواستم که اسامی برخی از کتب شیعه را بیاورند، لیکن پاسخ همه آنان منفی بود و تعداد کتب شیعه بسیار ناچیز می‌نمود، در حالی که کتاب‌های خارجی، به زبان‌های بیگانه، فراوان به چشم می‌خورد! یکی از اساتید آنجا پرسید: در مؤسسه شما چه مقدار از کتب اهل سنت موجود است؟

گفتم: در تمام موضوعات اسلامی، از مصادر و منابع اهل سنت، کتاب‌های فراوان داریم که می‌توانم نام مقدار زیادی از کتب اهل سنت را درباره تاریخ، تفسیر، حدیث و غیره برای شما نام ببرم.

خلاصه، دانشمندان شیعه از عقاید فرق دیگر آگاهی کامل دارند و پیوسته بر مشترکات تکیه می‌کنند و بر تقریب فرامی‌خواهند، ولی در مقابل، شناخت دیگران از عقاید شیعه بسیار ناچیز است و پیوسته بر ویژگی‌های آنان تکیه می‌کنند و نامی از مشترکات نمی‌برند. حتی از دلایل عقلی و نقلی ویژگی ها کم‌بهره‌اند.

اکنون که سخن به این جا رسید، جا دارد به توضیح برخی از مسائل مربوط به شیعه، که بسیار مطرح می‌شود، پردازیم؛ زیرا مشترکات میان دوگروه، در برخی سخنرانی‌ها شرح داده شده و ما اینک به توضیح برخی از خصایص و ویژگی‌های شیعه امامیه می‌پردازیم و برادران دینی را به توجه عمیق فرامی‌خوانیم:

### ۱- پیدایش شیعه

از مفهوم «پیدایش شیعه» چنین بر می‌آید که اسلام برای خود پیدایشی دارد و شیعه نیز پیدایشی دیگر. اگر مقصود از این واژه این است، ما آن را منکریم و هرگز برای اسلام و تشیع، تعدد و دویت قائل نیستیم تا برای هریک، مبدأ و آغازی معین کنیم.

تشیع، جز «پذیرش اسلام با اعتقاد به ولايت بلافصل امیر مؤمنان علی<sup>علیه السلام</sup>» چیز دیگری نیست. اگر ولايت آن حضرت در قرآن و یا سنت حضرت رسول<sup>علیه السلام</sup> وارد شده باشد - چنان که وارد شده است - هردو یک مبدأ داشته و در یک زمان متولد شده‌اند.

در این صورت، «اسلام» و «تشیع» دو واژه‌اند که از مكتب واحدی حکایت دارند و به یک حقیقت اشاره می‌کنند.

تشیع، جز پذیرش اسلام به صورت یک مكتب الهی، که یکی از اجزای آن ولايت بلافصل امیر مؤمنان است، چیز دیگری نیست و انسان متسبع همان مسلمانی است که به آنچه در قرآن و سنت آمده و یکی از آنها پیروی از امیر مؤمنان و خلافت اوست، معتقد باشد.

خوشبختانه دلایل قاطعی بر چنین مطلبی گواهی می‌دهد؛ رسول گرمی<sup>علیه السلام</sup> در سومین سال بعثت، که به حکم آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبَينَ»<sup>۲</sup> مأمور شد بنی هاشم را به اسلام

فراخواند و در مجلسی که آنان را به توحید و نبوت خویش و معاد روز قیامت دعوت کرد، در همان مجلس، ولایت و خلافت علی علیه السلام را نیز اعلام نمود و چنین فرمود:

«فأيّكم يؤازرنِي على هذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ». <sup>۳</sup>  
 «از میان شما، چه کسی مرادر ابلاغ رسالت یاری می‌کند تا درنتیجه برادر، وصی و جانشین من درمیان شما باشد؟».

به گفته تاریخ، کسی جز علی از جای برنخاست و پیامبر سرانجام درباره او چنین گفت:

«هذا أخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهَا». <sup>۴</sup>  
 «این (علی) برادر، وصی و جانشین من است. سخن او را بشنوید و ازوی پیروی کنید».

این حدیث در میان محدثان، معروف است به حدیث «یوم الدار» که به صورت متضاد نقل گردیده است.<sup>۵</sup>

این تنها موردی نیست که پیامبر به جانشینی امام تصریح می‌کند، بلکه در مواردی به خلافت علی علیه السلام تصریح کرده و از این طریق اسلام را در قالب تشیع شناسانده است؛ یکی از این موارد، جنگ تبوک است، آنگاه که علی را جانشین خود در مدینه قرارداد و خود عازم تبوک شد. هنوز پیامبر از مدینه دور نشده بود که شایعه‌سازان، جانشینی امام را در مدینه، گونه‌ای دیگر تفسیر کردند و گفتند: روابط امام با پیامبر تیره شده، از این جهت در این غزوه افتخار مشارکت از او سلب گردید! وقتی پیامبر از چنین شایعه‌ای آگاه شد، جمله تاریخی خود را در میان یارانش بیان کرد و گفت: «برادرم به مدینه بازگردا برای حفظ شؤون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد، «أما ترضي أن تكون متي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا تبني بعدي؟»<sup>۶</sup> «آیا خشنود نمی‌شوی که بگوییم مثل تو نسبت به من، مثل هارون به موسی است، جز این‌که پس از من پیامبری نیست، همان‌طوری که او وصی و جانشین بلافضل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه پس از من هستی.»<sup>۷</sup>

از این‌که، از میان مناسب، «نبوت» را استثناء می‌کند، می‌توان چنین استفاده کرد که: امام تمام مناسب هارون، جز نبوت او را دارا بود. هارون وزیر، خلیفه و جانشین موسی بود، علی نیز حائز این مقام‌ها بود.

در بازگشت از حجۃ‌الوداع، در یک مجمع بزرگ، امامت و خلافت علی علیه السلام را بیان کرد و

به تمام حاضران در غدیر خم دستور داد که پیام او را به دیگران برسانند. در این مقطع، امیر مؤمنان به عنوان زمامدار مسلمین پس از درگذشت رسول خدا معرفی گردید. از آنجاکه سرگذشت غدیر، از رخدادهای قطعی تاریخ اسلام است، بیش از این بدان نمی‌پردازیم.

بنابراین، «تشیع» که به معنای پیروی از علی علیه السلام است، جزو اسلام است و از آن جدا نیست و در نتیجه، برای تشیع، تفسیری جز پذیرفتن همه برنامه‌های اسلام به‌ضمیمه خلافت علی علیه السلام، معنای دیگری متصور نیست، از این جهت می‌گوییم: تشیع پیدایشی جدا از پیدایش اسلام ندارد و هردو در یک زمان متولد شده‌اند.

و اما چرا این گروه را «شیعه» می‌خوانند؟ باید گفت که این نام‌گذاری مربوط به خود پیامبر علیه السلام است. مفسران می‌نویسند: آنگاه که آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ حَيْثُ الْبَرِّيَةُ»<sup>۸</sup> فرود آمد، پیامبر علیه السلام رو به علی علیه السلام کرده، فرمود: «أَنْتَ وَ شِيعَتَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِيُّنَ مَرْضِيَّنَ!» «تو و شیعیانت در روز رستاخیز خوشنود و مرضی دیگران خواهید بود.»<sup>۹</sup> در تفسیر این آیه، روایات متعددی از پیامبر گروهی به نام «شیعه علی» معروف بودند. رفته است، از این جهت از زمان خود پیامبر گروهی به نام «شیعه علی» معروف بودند. افرون بر این، پیامبر علیه السلام در موردی، جانشینان خود را به عنوان «خلفای اثنا عشر» معرفی کرد و چنین فرمود:

«لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً... كَلَّهُمْ مَنْ قَرِيشٌ». <sup>۱۰</sup>

«این دین به وسیله دوازده خلیفه، گرامی و بلندمرتبه خواهد بود و همه آنان از قریش می‌باشند.»

این دوازده خلیفه که پس از درگذشت پیامبر علیه السلام مایه عزت و رفعت اسلام بودند، چه کسانی هستند، آیا می‌توان خلفای اموی و عباسی را مصدق این حدیث معرفی کرد؟! این حدیث جز بر دوازده امام شیعه که مایه عزت اسلام بوده‌اند، بر کسی منطبق نیست. از این بیان نتیجه می‌گیریم که: اسلام و تشیع، دو روی یک سکه‌اند و هردو به یک حقیقت اشاره دارند. برای پیدایش شیعه، تاریخی جز تاریخ خود اسلام نمی‌توان اندیشید و تشیع از نقطه‌ای جوشید که اسلام از آنجا جوشید و هیچ تقدم و تأخیری بر بیان آن دو نیست،

در حالی که دیگر فرق و گروههای اسلامی، همگی پس از درگذشت پیامبر پدید آمده‌اند و تاریخی غیر از تاریخ اسلام دارند.

بدیهی است، «تسنن»، به معنای پیروی از سنت، قدر مشترکی است میان همه فرق اسلامی، ولی تسنن به معنی پذیرش اسلام در قالب خلافت ابوبکر و دیگر خلفا، اندیشه‌ای است که پس از درگذشت پیامبر پدید آمد و زادگاه آن، سقیفه بنی ساعدة و حوادث پس از آن است، بنابراین، تسنن به این معنی، فاقد اصالحت است و در قالب دیگر، یعنی پیروی از سنت پیامبر از ویژگی همه فرق اسلامی است.

برادران اهل سنت، در فقه، از یکی از چهار فقیه پیروی می‌کنند ولی در عقاید اشعری هستند و پیرو آرای امام اشعری و روشن است که همه این مذاهی فقهی و کلامی، پس از اسلام پدید آمده‌اند.

واصل بن عطا (۸۰ - ۱۳۰) پایه گذار مکتب اعتزال است و امام اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پایه گذار مذهب کلامی و شیعه ماتریدی (۲۶۰ - ۳۳۱) نیز پایه گذار مکتب ماتریدی است و همه این مذاهی، رخدادهایی است که پس از اسلام پدید آمده‌اند.

و اینک یادآور می‌شویم که: فرق جوهری مکتب تشیع با دیگر مکتب‌ها، آن است که: تشیع خلافت را ادامه وظیفه رسالت می‌داند، پس روشن است که مانند رسالت، مقامی الهی است و راه شناسایی امام (در حالی که رسول و طرف وحی نیست) همان تنصیص خداست، اما خلافت و امامت از دید اهل سنت، یک مقام اجتماعی است و راه شناسایی آن انتخاب و گزینش مردم است و حال چرا تعداد آنها دوازده تا است، فلسفه آن بساند دیگر مسائل غیبی، برای ماروشن نیست.

## ۲- عصمت پیشوایان

از مسائلی که درباره آن پرسش می‌شود، اعتقاد به عصمت امامان دوازده گانه است. پرسشگران تصوّر می‌کنند که اعتقاد به عصمت فردی، ملازم با اعتقاد به نبوت او است و تصوّر می‌کنند ماکه به عصمت آنان عقیده‌مندیم، پس آنان را نبی و پیامبر می‌دانیم! در حالی که خاتمیت رسول اسلام، از ضروریات آیین است. برای توضیح ناچاریم به دو موضوع بپردازیم:

- ۱- دلایل عصمت امامان شیعه چیست؟
- ۲- اعتقاد به عصمت ملازم با اعتقاد به نبوت نیست.

### دلایل عصمت امامان

عصمت پیشوایان را می‌توان از طرق مختلف ثابت کرد و از میان دلایل انبوه، به دو دلیل

بسنده می‌کنیم:

#### الف: آیة تطهیر

**﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا﴾.<sup>۱۱</sup>**

«مشیت الهی بر تطهیر شما اهل بیت پیامبر تعلق گرفته است.»

در این‌که مقصود از اهل بیت خاندان رسالت و فرزندان پیامبر است، سخنی نیست و ضمایر «مذکور» به نام «عنکم» و «یطهّرکم» بر این مطلب گواهی می‌دهد.

گذشته از این، پیامبر ﷺ بارها با انداختن کسا بر سر آنان، اهل بیت خود را معرفی کرده

است و فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنَّ هُؤُلَاءِ أَهْلَ بَيْتِي».»

باید دانست که مقصود از «تطهیر» در آیه، پاکیزگی از قذارت مادی نیست؛ زیرا خداوند

از همگان خواسته که جامه و بدن خود را از قذارت پاک کنند، بلکه مقصود، تطهیر از گناه و

آلودگی‌های معنوی است، همچنان که مقصود از تطهیر مریم همین است آنجاکه می‌فرماید:

**﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكُمْ وَطَهَّرَكُمْ وَاصْطَفَاكُمْ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾.<sup>۱۲</sup>**

«خداوند تو را (ای مریم) برگزید و تطهیر کرد و بزرگان جهانیان برتری بخشید.»

#### ب: حدیث ثقلین

حدیث ثقلین دلیل دوم عصمت آنان است، آنجایی که پیامبر گرامی ﷺ در موقع

مختلف عترت را عدل قرآن می‌شمارد و می‌فرماید:

«إِنِّي تارك فِيمَنِ الْعَقَلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتَرْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا».۱۳

«من در میان شما دو امانت گرانبها می‌گذارم و می‌روم، مادام که چنگ بر آن می‌زنید گمراه

نخواهید شد.»

در این حدیث که فریقین آن را نقل کردند، عترت معادل قرآن و مایه هدایت معرفی شده است.

به یقین قرآن از خطاط مصون است و طبیعی است آنچه که معادل قرآن است و هرگز تا روز رستاخیز از آن جدانمی شود نیز مصون از خطاط و گناه خواهد بود.  
دلایل عصمت مخصوصان بِلَيْلٍ منحصر به این دو دلیل نیست، لیکن این نوشته گنجایش بیش از این را ندارد، از این رو به همین اندازه اکتفا می شود.

### عصمت افراد ملازم با نبوت آنان نیست

«عصمت» ملازم با «نبوت» نیست، هرچند که نبوت با عصمت ملازم است. به گواه این که قرآن کریم برخی را مخصوص معرفی کرده در حالی که به اتفاق همه، نبی نبوده‌اند؛ مثلاً حضرت مریم مخصوص از گناه و مطهر از لغزش بود لیکن نبی و رسول نبود. همچنین مصاحب موسی که معلم او بود، مخصوص از گناه بود، ولی نبی نبود. در عظمت مقام معلم موسی همین بس که قرآن او را چنین شناسانده است:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَمْنَاهُ مِنْ لَدُنْنَا عِلْمًا \* قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾<sup>۱۲</sup>

«تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتد که از جانب خود به او افاضه نموده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم، موسی به او گفت: آیا اجازه می‌دهی من از تو پیروی کنم تا از مایه‌های رشدی که آموخته‌اید بیاموزم.»

کسی که قرآن وی را با چنین جمله‌های چشمگیری معرفی می‌کند، جز مخصوص نمی‌تواند باشد.

بنابراین میان عصمت و نبوت، ملازماتی وجود ندارد و نمی‌توان هر مخصوص را نبی دانست. و ملاک نبوت، غیر از ملاک عصمت است؛ در نبوت، مسأله وحی مطرح است و نبی کسی است که طرف وحی الهی باشد، در حالی که در عصمت، مسأله علم به عاقب گناه مطرح است که او را از هرنوع آلودگی صیانت می‌بخشد.

### ۳- مصونیت قرآن از تحریف

شیعه امامیه معتقد است که قرآن کریم از هر نوع تحریف (کم و زیاد) مصون است و پیامبر گرامی ﷺ ۱۱۴ سوره را، به نحوی که در مصاحف موجود است، در میان ماگذاره و به ملکوت اعلیٰ پیوست و مسلمانان با عنایت خارق العاده‌ای در حفظ آن کوشیده‌اند و نگذاشتند حتی کلمه‌ای از آن حذف یا دگرگون شود.

شگفتی اینجا است که شیعه معتقد است: بزرگان اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند و آنها را از هر نوع اعتقاد به تحریف منزه می‌شمارند و ورود اخبار تحریف در کتاب‌های آنان را دلیل بر عقیده آنان نمی‌گیرد، همچنان که ورود برخی از روایات تحریف شده در کتاب‌های ما، دلیل بر عقیده ما نیست. شما می‌توانید عقیده شیعه را از قدیمی‌ترین آثار آنان به دست آورید، مانند:

**الف :** فضل بن شاذان (ت ۲۶۰) در کتاب «الإيضاح»<sup>۱۵</sup> وی در این کتاب بر افرادی مانند بخاری (ت ۲۵۶) و احمد بن حنبل (ت ۲۴۱) و غیر اینها خرد می‌گیرد که آنها آیه رجم را در کتاب‌های خود آورده‌اند و اگر خود او قائل به تحریف بود؛ نمی‌توانست چنین ایرادی را بر این افراد بگیرد.

**ب :** شیخ صدوq (ت ۳۸۱) در کتاب اعتقادات؛ او چنین می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَحْدُثُهُ وَمَنْزَلُهُ وَرَبُّهُ وَحَافِظُهُ وَالْمُتَكَلِّمُ بِهِ».<sup>۱۶</sup>  
«خداوند پدیدآورنده قرآن و فرستنده و صاحب و نگاهبان و گوینده آن است.»

**ج :** شیخ مفید (ت ۴۱۳) در کتاب «اجوبة المسائل السروية»؛ پس از نقل اخباری که حاکی از تحریف است، می‌گوید:

اینها همگی خبر واحدند که نمی‌توان بر صحبت آنها را پذیرفت، از این جهت

نمی‌توانیم از مصحف به خاطر این روایات دست برداریم.<sup>۱۷</sup>

**د :** سید مرتضی علم‌الهدی (ت ۴۳۶)؛ می‌گوید: گروهی از صحابه مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و امثال آنان، قرآن را برای پیامبر بارها خوانده‌اند و این حاکی از آن است که این قرآن در زمان خود رسول گرامی ﷺ گرد آمده است.

**ه :** شیخ طوسی (ت ۴۶۰)؛ در کتاب «تبیان» بر مصونیت قرآن از هر نوع تحریف

۱۸ تصریح می‌کند.

و : طرسی (ت ۵۴۸) در «مجمع‌البیان»؛ با تأکید بیشتر بر نفی تحریف اصرار می‌ورزد. اینها نمونه‌هایی است از بزرگان و پیشینیان که پایه گذاران عقیده شیعی و تنظیم‌کنندگان اصول اعتقادی این طایفه هستند. اگر مسأله تحریف سخن صحیحی بود، لااقل باید یکی از آنان، آن را می‌پذیرفت.

در میان علمای معاصر شیعه، حضرت امام خمینی ره (ت ۱۴۰۹) در سال ۱۳۳۴ ه. ش. ضمن تدریس اصول، مسأله تحریف قرآن را در حجت ظواهر مطرح نمودند، و روایات تحریف را به گروه‌های چهارگانه تقسیم کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که عنایت مسلمانان به حفظ قرآن مانع از آن بود که قرآن تحریف شود، و روایات تحریف یا مجعول است و یا در صدد تفسیر آیات می‌باشد.<sup>۱۹</sup>

مسأله اختلاف قرائت‌ها در نظر محققان، مربوط به خود قاریان است و ارتباطی به وحی الهی ندارد و قرآن جز به یک قرائت فرود نیامده است. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«... إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عَنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَ الْإِخْتِلَافُ يَجِيءُ مِنْ قِبْلِ الرِّوَاةِ». <sup>۲۰</sup>

«قرآن یکی است و از نزد خدای یگانه فرود آمده و اختلاف از آن راویان است.»

دلیل آن روشن است؛ زیرا هر یک از قراء، بر قرائت خود، دلیلی - غیر از سمع از پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم - اقامه می‌کند. اگر واقعاً این قرائت‌ها با سند صحیح از پیامبر به آنان رسیده باشد، در این صورت اقامه حجت بی معنا خواهد بود، از این جهت ما معتقدیم قرآن واقعی همین قرائت فعلی (عاصم به روایت حفص) است که مأخوذاً از قرائت علی صلوات الله عليه و آله و سلم بوده و او هم از پیامبر گرفته است و برای ما همین افتخار بس که امام شیعه، هم حافظ و نگهبان قرائت قرآن است و هم نگهبان حدیث پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم زیرا قرآن کنوی که از طریق عاصم به مارسیده، همان قرائت علی بن ابی طالب صلوات الله عليه و آله و سلم است؛ همچنان که حدیث نبوی به وسیله علی در کتاب عظیمی جمع گردید و در اختیار پیشوایان و امامان بود ولی خلفانوشن حديث را منع ساختند، و این ممنوعیت تاسال ۱۴۳ ادامه داشت و ناگهان در عصر منصور دوایقی تحریم شکست و نگارش حدیث از محاق تحریم بیرون آمد.

## مسئله‌ای به نام «منسوخ التلاوة»

در صحاح و مسانید، آیه‌ای است به نام «آیه رجم» که سبك جمله‌بندی اش، حاکی از مجموع بودن آن است ولی نویسنده‌گان صحاح آن را جزو قرآن دانسته و از عمرین خطاب چنین نقل می‌کنند که او گفت: «لولا أتني أخاف أن يقال: زاد عمر في القرآن، اثبت هذه الآية فإنما كتنا نقرأها على رسول الله ﷺ: الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما ألبته بما قضیا من الشهوة، نكالاً من الله والله عزيز حکیم». <sup>۲۱</sup>

محققان اهل سنت، که قرآن را از هرنوع تحریف مصون می‌دانند، در برایر این روایت و نظایر آن انگشت تعجب به دندان گرفته و راه چاره‌ای اندیشیده‌اند و گفته‌اند: این آیه و نظایر آن، از قبیل آیات «منسوخ التلاوة» است؛ یعنی روزگاری جزو قرآن بوده لیکن بعدها تلاوت آن منسوخ گردیده است، هرچند مضمون آن به قوت خود باقی است؛ زیرا رجم شیخ و شیخه از احکام قطعی اسلام می‌باشد.

اکنون در این جادو مطلب را یادآور می‌شویم:

۱- هرگاه آیه‌ای از نظر مضمون، منسوخ نباشد (چنان که در مورد رجم چنین است) چرا باید لفظ آن از قرآن حذف شود؟! آیا الفاظ آن در حد تحدی نبوده و از نظر فصاحت و بلاغت به پایه آیات دیگر نمی‌رسید که حذف گردید؟ اگر چنین بود، چرا از اول فرود آمد و اگر واجد شرایط اعجاز بود چرا حذف گردید.

اگر مضمون آیه منسوخ شده بود، می‌شد برای حذف آن مجوزی ساخت ولی فرض این است که معنای آیه به قوت خود باقی است و لفظ آن حذف شده است و این نوعی تحریف ناپسندی است که عقل و خرد آن را صحیح نمی‌داند.

چیزی که محققان را برابر این کار واداشته، آن است که صحیح بخاری در نزد آنان، بسان کتاب الهی خدشه‌پذیر نیست! اگر آنان به خود اجازه می‌دادند که این کتاب نیز مانند دیگر کتاب‌های بشری خدشه‌پذیر باشد، رد روایت آسان‌تر از آن است که به مسئله منسوخ التلاوة پناه ببرند و در حقیقت از زیر باران برخیزند و زیر ناودان قرار گیرند!

فرض کنیم که منسوخ التلاوة اصلی است صحیح، چرا روایات تحریف را، که در کتب شیعه وارد شده، از این طریق تصحیح نمی‌کنند.

قرطبی (ت ۶۷۱) در تفسیر خود «الجامع لأحكام القرآن»، در اول سوره احزاب

می‌نویسد: این سوره دارای ۷۳ آیه است، سپس اضافه می‌کند:

«وَكَانَتْ هَذِهِ السُّورَةُ تَعْدِلُ سُورَةَ الْبَقْرَةِ وَكَانَتْ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ؛ «الشِّيخُ وَالشِّيَخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجَمُوهُمَا أَلْبَتْهُ نَكَالًاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!» ذَكْرُهُ أَبُوبَكْرُ الأَبْنَارِيُّ عَنْ أَبِيِّ بْنِ كَعْبٍ». <sup>۲۲</sup>

این سوره در آغاز و به هنگام نزول، به اندازه سوره بقره بود (۲۸۶ آیه) و آیه رجم که می‌گوید: «اگر مرد و یا زن پیر زناگر دند، آن دو را سنگسار کنید، این انتقامی است از خدا، خدا قادر تمدن و حکیم است!» در آن بود.

و آنگاه از عایشه نقل می‌کند که سوره احزاب در عصر پیامبر ۲۰۰ آیه بود، ولی هنگام نوشتن قرآن، جز بر آیات موجود (۷۳ آیه) دست نیافتند! <sup>۲۳</sup>

قرطی سپس دست و پازده است تا با حفظ صحت حدیث، آن را بدین صورت که: «این آیات پس از نزول به امر الهی، به سوی او بازگشته است» توجیه کند.

شکی نیست که این اخبار کاملاً بی اساس است و نزول آیاتی در حد اعجاز و رفع آن، کار حکیمانه‌ای نیست، به خصوص اگر معانی آن از رسمیت برخوردار باشد. حالا فرض کنید آنچه که آنان می‌گویند صحیح است، چرا چنین عذری را در روایات شیعه نمی‌پذیرند؟! شیعه هم حق دارد بگوید آیاتی که به عنوان تحریف در کتب حدیث وارد شده جزء آیات منسوخ التلاوة است و روزگاری جزو قرآن بوده و سپس از آن اخراج شده و مانند آیه رجم در اختیار ما باقی مانده است.

به نظر می‌رسد که این بحث فشرده درباره نفی این تهمت (تحریف قرآن) کافی باشد، خوشبختانه علمای محقق ما کتاب‌های گسترده در نفی این تهمت نوشته‌اند و در این میان شما می‌توانید دو کتاب «صیانة القرآن من التحریف» و «التحقيق في نفي التحریف» را مطالعه کنید.

### مصحف فاطمه چیست؟

گاهی علماء دانشمندان اهل سنت، از مصحف فاطمه سراغ می‌گیرند و تصوّر می‌کنند که مصحاب به معنای قرآن است و دخت گرامی پیامبر ﷺ قرآن خاصی داشته که با این قرآن

متفاوت بوده است!

باید یادآور شویم که واژه «صحف» در قرآن به معنای مطلق کتاب آمده است، چنان‌که می‌فرماید:

- **﴿وَإِذَا الصُّحْفُ نُشِرتَ﴾**.<sup>۲۴</sup>

«آنگاه که نامه‌های اعمال منتشر گردند..»

- **﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحْفِ الْأُولَى \* صُحْفٌ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾**.<sup>۲۵</sup>

«این، در صحیفه‌های نخستین، در کتاب ابراهیم و موسی است..»

و همچنین «صحف» نیز از همین ماده اخذ شده و به معنای دفتر یا کتاب جلد شده به کار می‌رفت و در صدر اسلام حتی پس از درگذشت پیامبر، «صحف» نام قرآن نبود بلکه هر کتاب مجلدی را مصحف می‌نامیدند.

ابن ابی داود سجستانی در باب گردآوری قرآن، در مصحفی از محمد بن سیرین نقل می‌کند: وقتی پیامبر ﷺ درگذشت، علی عليه السلام سوگند یادکرد: «عبایی بردوش نکنم مگر این که قرآن را در مصحفی گردآورم»؛ (اقسم علی<sup>ؑ</sup> علی أَن لَا يرتدي الردى إِلَّا لجمعة حتی یجمع القرآن في مصحف).

و نیز ابی العالیه نقل می‌کند:

«إِنَّهُمْ جَمَعُوا الْقُرْآنَ فِي مَصْحَفٍ فِي خَلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ».

«آنان قرآن را در خلافت ابی بکر در مصحفی جمع کردند.»

و نیز از حسین عليه السلام نقل می‌کند:

«إِنَّ عُمَرَ بْنَ الخطَّابَ أَمْرَ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَهُ فِي مَصْحَفٍ».

«عمر بن خطاب فرمان به گردآوری قرآن داد و او اول کسی است که قرآن را در

مصحف جمع کرد.»<sup>۲۶</sup>

این جمله‌ها حاکی است که در آن روزگار، مصحف به معنای دفتر بزرگ و یا کتابی مجلد بوده که اوراق را ز پراکنده شدن حفظ می‌کرده، سپس به مرور زمان اختصاص به قرآن یافته است.

اتفاقاً روایات پیشوایان ما حاکی است که حتی در زمان آنان، لفظ مصحف به معنای کتاب و یا دفتر مكتوب بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من قرأ القرآن في المصحف متبع ببصره».<sup>۲۷</sup>

«هرکس قرآن را از روی برگ‌های مجلد بخواند، از چشم خود بهره می‌گیرد.»

و نیز در حدیثی دیگر آمده است:

«قراءة القرآن في المصحف تخفف العذاب عن الوالدين». <sup>۲۸</sup>

«خواندن قرآن از روی برگ‌های مجلد، عذاب را از پدر و مادر کم می‌کند.»

مورخان درباره ترجمة خالد بن معدان می‌نویسد:

«إنَّ خالدَ بْنَ مُعَاذَ كَانَ عَلَمَهُ فِي مَصْحَفٍ لَهُ ازَارٌ وَ عَرَى». <sup>۲۹</sup>

«خالد بن معدان دانش خود را در دفتری ضبط کرده بود که برای آن دکمه‌ها و دستگیره

دادشت.»

خالد بن معدان از تابعین بوده و هفتاد صحابی را در کرده است. و ابن اثیر ترجمة آن را

در مادة کلاعی آورده است.<sup>۳۰</sup>

پس تا اینجا روشن شد که تا پایان قرن اول، لفظ «مصحف» به معنای کتاب مجلد و یا دفترچه جلد شده بود که افراد دانش و آگاهی خود را در آن ضبط می‌کردند. و اگر بعدها قرآن را مصحف گفته‌اند، چون از ذهن‌ها بیرون آمده و بر برگ‌ها نوشته شد و به صورت مجلد درآمد.

باتوجه به این مسئله، نباید در شکفت باشیم که دخت گرامی پیامبر دارای مصحفی باشد و دانش و آگاهی‌های خود را که از پدر بزرگوارش برگرفته بود، در آن بنویسد و برای فرزندان خود، به صورت بهترین میراث، به یادگار بگذارد.

خوشبختانه فرزندان فاطمه علیها السلام حقیقت و واقع این مصحف را شناسانده و گفته‌اند: این مصحف، جز یک رشته آگاهی‌هایی که از پدر بزرگوارش شنیده و یا از طریق دیگر به دست آورده، چیز دیگری نیست. اینک برخی از روایات را می‌آوریم:

حسن بن علی فرمود: «نzd ما جامعه‌ای است که در آن حلال و حرام وارد شده و مصحف فاطمه هست در حالی که در آن کلمه‌ای از قرآن نیست بلکه املای رسول خدا علیهم السلام و خط علیها السلام است و همگی در اختیار ماست.»<sup>۳۱</sup>

باتوجه به این حدیث و نصوص پیشین، نباید شک کرد که مصحف فاطمه ارتباطی به

قرآن ندارد و آن کتاب مجلدی بوده که در آن حقایق و معارفی که از پیامبر گرامی شنیده شده بود، ضبط گردیده است.

#### ۴- تهمت تکفیر صحابه

از افراها و سخنان بی اساس منسوب به شیعه، تکفیر یاران رسول خدا است. این تهمت آنچنان در اعماق اذهان برخی رخنه کرده که غالباً آن را به رخ می‌کشیدند.

در سال ۱۴۱۹ ه. ق. برابر با ۱۳۷۷ ه. ش. در دانشگاه آل الیت اردن به سخنرانی دعوت شدم، استادی از استادی آنجا درباره این موضوع با من به گفتگو پرداخت، به او گفتم: پیامبر گرامی فزوونتر از صد هزار صحابی داشت که تقریباً نام ۱۵ هزار از آنها ضبط گردیده و باقیمانده حتی نامشان نیز در تاریخ نیامده است! با این وصف چگونه می‌شود چنین جمع کثیری را تکفیر کرد، در حالی که نام اکثر آنها را نمی‌دانیم، سپس یادآور شدم: تکفیر در گرو وجود ملاک است چگونه می‌توان گفت در همه آنان ملاک تکفیر وجود داشته در حالی که گروه بسیاری از آنان، از شیعیان علی عليه السلام بوده‌اند و تاریخ نام و خصوصیات آنان را ضبط کرده است.

آنگاه افزودم: گروهی از یاران پیامبر؛ مانند «یاسر» و همسرش «سمیه» پس از بعثت و قبل از هجرت، به شهادت رسیده یا در گذشته‌اند و گروهی در غزوات در حال حیات رسول خدا جام شهادت نوشیده‌اند و در نبردهای بدر، احد، احزاب... افتخارانی آفریده‌اند که یکی از آنها حمزه سید الشهداء است، چگونه می‌توان این گروه را تکفیر کرد در حالی که درخت اسلام با خون آنان سیراب شد و رشد یافت.

بنابراین، باید گفت: چنین مسأله‌ای از ریشه دروغ است و مسأله تکفیر صحابه تهمتی بیش نیست. اگر اجازه دهید من گلایه خود را از برادران اهل سنت مطرح کنم؛ چرا برخی از آنان شیعه را تکفیر و متهم می‌کنند در حالی که در کتاب‌های حدیثی اهل سنت ارتداد صحابه به صورت خبر متضافر نقل شده و شما می‌توانید این احادیث را در جامع الأصول<sup>۳۲</sup> ابن اثیر مطالعه کنید که همه این احادیث را از صحيح بخاری، و مسلم و مانند آنها گرفته است.

روی أنس بن مالک أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيَرْدَنْ عَلَيْ الحَوْضِ رِجَالٌ مَمْنُونٌ صَاحِبِنِي حَتَّى إِذَا رَأَيْتُهُمْ وَرَفَعْتُ إِلَيْهِمْ اخْتَلَجُوا دُونِي فَلَأَقُولُنَّ أَيْ رَبِّي أَصْحَابِي،

أصحابی، فیقالَ لِي: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثَوْا بَعْدَكَ.

«أنس بن مالك از رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> نقل می کند که: «گروهی از یاران من در روز قیامت نزد حوض کوثر بر من وارد می شوند، من آنها را می بینم و بر من اراده می شوند، ناگهان از دست من گرفته می شوند و من فریاد می زنم: پروردگار! یاران من، یاران من، آن موقع پاسخ می گویند: تو نمی دانی بعد از تو چه کارهایی را پدید آوردن!».

در این جا به نقل همین حدیث اکتفا می کنیم، علاقه مندان می توانند به کتاب یادشده مراجعه کنند.

چیزی که می توان گفت این است که مسأله «تکفیر صحابه» تحریف شده مسأله دیگری به نام «عدالت صحابه» است و آن این است که آیا تمام کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، تا لحظه مرگ عادل و رستگار بودند؟ یا برخی از آنان عادل و برخی دیگر از هوی و هوس پیروی کردند و طبعاً گروه دوم به کیفر اعمال خود خواهند رسید؟!

اهل سنت می گویند: همه کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، عادل بودند و در میان آنان خطاکار و فاسقی وجود نداشته است. ولی برخلاف صحابه، تابعان آنان، به دو دسته تقسیم می شوند: عادل و فاسق، صالح و طالح.

در حالی که عقیده شیعه به خلاف آن است. شیعیان معتقدند: دیدن پیامبر عدالت آفرین نیست و ماهیت افراد را دیگرگون نمی سازد، بنابراین صحابه و تابعین حکم یکسان دارند. در پاسخ آنان که می گویند: ما دین خود را از صحابه گرفته ایم، پس باید آنان عادل باشند، باید گفت: اگر دین خود را از صحابه گرفته اید از تابعان نیز گرفته اید، پس باید همگان عادل باشند. دودمان بنی امیه، یزید بن معاویه و حجاج بن یوسف ثقیل نیز همگی از تابعان هستند! بنابراین باید کوشش کنید تا دین خود را از عدول آنان بگیرید.

گذشته از این ها عدالت صحابه یک مسأله کلامی است و اختلاف در مسائل کلامی نباید باعث تفرقه شود؛ زیرا غالباً در این نوع مسائل وحدت نظریه وجود ندارد.

دلایل کسانی که به عدالت همه صحابه صحیح نمی گذارند بلکه آنها را به دو گروه مختلف تقسیم می کنند به قرار زیر است:

۱- قرآن مجید برخی از آنان را فاسق نامیده است و می گوید: «إِنْ جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِتَبَأْ

مسلمان این فرد فاسق، جزو صحابه بوده و در سال ششم هجرت خبر دروغی را گزارش کرده است و مفسران و مورخان می‌گویند این فرد کسی جز ولید بن عقبه نبوده است.

۲- قرآن و تاریخ حاکی است که پیامبر در روز جمعه‌ای، به خواندن خطبه‌های نماز جموعه مشغول بود، وقتی صدای طبل -که از ورود کاروان تجاری از شام حکایت می‌کرد- به گوش آنان رسید، بیشتر آنان نماز را ترک کرده و به سراغ منافع مادی خود رفتند، چنانکه می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أُولَئِنَّهُوا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكُنَّ قَائِمًا».<sup>۳۴</sup>

از این دو آیه که بگذریم، به نکته دیگری نیز بر می‌خوریم و آن این که: پیامبر ﷺ قاتل عمار را «فته باعیه» خواند و برخی از صحابه در رأس آن فته قرار داشتند. پیامبر رو به او (umar) فرمود: «تقتلک الفئة الباغية»؛ «تو را گروه ستمگر می‌کشند».

البته ادلّه‌ای که حاکی از انحراف برخی از صحابه می‌باشد، فزون‌تر از آن است که بتوانیم همه را در اینجا بیاوریم، هر چند عاطفة انسانی پیامبر ایجاب می‌کند که بر همه صحابه جامه عدالت بپوشاند ولی واقعیت‌های خارجی مانع از تسلیم در برابر حکم عاطفه است.

به خاطر دارم در یکی از سال‌ها که به حج مشرف بودم، جوانی مصری به وسیله یکی از زائران ایران به مجمع ما هدایت شد، او می‌گفت: مشغول نوشتن تزی با عنوان «عدالت صحابه» هستم. به او گفتم: «عدل‌الصحابه؛ یعنی العاطفة و البرهان» او از عنوان بحث استقبال کرد، برایش توضیح دادم: عاطفة انسانی ایجاب می‌کند که انسان همه یاران او را عادل و دادگر معروفی کند ولی چه می‌توان کرد که واقعیت‌ها آن را تکذیب می‌کند. چه بسا در میان دو گروه از صحابه نبردی سهمگین بربا بوده و برخی برخی را کشته‌اند و حق مسلمان‌با یکی بوده نه با هردو و طبعاً یکی حق بوده و دیگری باطل، و حکم گروه باطل روشن است.

و درست است که قرآن در برخی از آیات، صحابه پیامبر ﷺ را ستوده است لیکن باید توجه کرد که این نوع ستایش‌ها مربوط به دوران نزول آیه بوده و ناظر به زندگی‌های بعدی آنان نیست و محور قضاوت در نجات افراد، بررسی مجموع پرونده زندگی اوست، نه پرونده بخشی از زندگی وی. قرآن می‌فرماید:

﴿لَئِنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَيِّنُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنَابَهُمْ فَتَحَّا فَرِيَباً﴾.<sup>۳۵</sup>

«خدا از گروه با ایمان خشنود شد آنگاه که با تو در زیر درخت بیعت کردند و از آنچه

که در دل دارند آگاه گشت. آرامش را بر آنان فروفرستاد و آنان را با پیروزی تزدیک نوید داد.»

اگر دقت کنیم، ظرف رضایت، سراسر عمر آنان نیست بلکه ظرفی خاص است و آن زمان بیعت است چنان‌که می‌فرماید: «إِذْ يَبَايِعُونَكَ»، یعنی در این مقطع خاص از آنان خشنود شدولی حالات بعدی در گرو استقامت و وحدت رویه است. اگر گروهی تغییر روش دادند، آیه پیشین دلیل خشنودی خدا از آنان نیست.

گذشته از این، آنان که با پیامبر در آن روز بیعت کردند، حدود ۱۴۰۰ نفر بودند نه ۱۵ هزار نفر، که عدالت آنان امری مسلم گرفته شده است، و همچنین در آخر این سوره یاران رسول خدا را می‌ستاید و می‌فرماید:

«مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَعاً  
شُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ  
مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَأَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى  
عَلَى سُوقِهِ يُغْيِبُ الزُّرَاعَ لِيُغَيِّبَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا». ۳۶

«محمد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت‌گیر و با همیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجدود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت و مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثُل آنها در انجیل، چون گشته‌ای است که جوانه خود برآورده و آن را مایه دهد تا استبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد. تا از انبوهی آنان خدا کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگ و عده داده است.»

آری، درست است که در آغاز آیه، ستایش به عمل آمده لیکن در ذیل آیه به تبعیض پرداخته و یادآور می‌شود که وعده الهی شامل گروهی از آنان است نه همگان، به گواه لفظ «منهم» که در «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» آمده است.

### ایمان ابوطالب

أهل سنت بر اندام تمام صحابه جامه «عدالت»، بلکه «عصمت» می‌پوشانند ولی شخصی را که نزدیک به ۱۳ سال از جان و کیان رسول گرامی ﷺ دفاع کرده و همه چیز، حتی شخصیت اجتماعی خود را فدای او نموده است را تکفیر می‌کنند، ما اگر بخواهیم پایه ایمان فردی را نسبت به موضوعی به دست آوریم از دوراه می‌توانیم به این هدف برسیم:

۱- رفتار و کردار او.

۲- آثار ادبی و فرهنگی او.

درباره راه نخست، یادآور می‌شود که فداکاری ابوطالب را نمی‌توان معلول عصیت به بیت بنی هاشم دانست بلکه فداکاری عظیم او، اثر ایمان او بر راستگویی برادرزاده‌اش بود. او بسان تمام شهیدان راه حق پروانه وار سوخت و جان باخت.

در اینجا فرصت آن نیست که خدمات ابوطالب بیان گردد اما به اتفاق همه نویسنده‌گان، او همه بلاها و رنج‌هارا به جان خرید و از حریم رسالت دفاع نمود، چگونه می‌توان چنین فردی را کافر نامید!

درباره راه دوم می‌گوییم: آثار ادبی که از او به یادگار مانده، به روشنی گواهی می‌دهد که او به راه و رسم برادرزاده خود مؤمن بوده و او را بسان موسی و مسیح ﷺ از پیامبران الهی می‌دانست، چنان‌که می‌فرماید:

أَلْمَ تَعْلَمُوا أَنَا وَجْدُنَا مُحَمَّدٌ  
نبیاً كَمُوسِيْنَ خُطَّاً فِي أَوَّلِ الْكِتَبِ<sup>۳۷</sup>

«نمی‌دانید که ما محمد را نبی، مانند موسی می‌دانیم که در کتاب‌های پیشینیان نوشته شده است.»

و در قصيدة دیگر می‌فرماید:

لِيَعْلَمُ خَيَارُ النَّاسِ أَنَّ مُحَمَّدًا نبیّ كَمُوسِيْنَ وَ الْمُسِيْحَ ابْنَ مُرِيمَ	أَتَانَا بِهِدِيٍّ مُثْلِمًا أَتَيَا بِهِ فَكَلَّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَ يَعْصِمَ <sup>۳۸</sup>
---	---

«بهترین مردم بدانند که محمد پیامبری است مانند موسی و مسیح بن مریم.»  
 «او مانند آن دونفر با هدایت‌های الهی بهسوی ما آمد و هریک از پیامبران به فرمان خدا هدایت کرده و از گمراهی بازمی‌دارند.»

این اشعار و غیر آنها، حاکی از ایمان خالص این مرد الهی است و بسیار دور از انصاف است که چنین مردی را به خاطر برخی از روایات ساخته و پرداخته عناصر اموی، از جرگه مؤمنان دور سازیم.

اینکه به بررسی برخی از روایت، که درباره تکفیر او آمده است، می پردازیم:  
مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا به عمومی خود ابوطالب گفت: عموماً بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا من در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهم.  
ابوطالب گفت: اگر ترس از سرزنش قریش نبود من این جمله را به زبان جاری می کردم و از این طریق دیدگان تو را روشن می ساختم، در این هنگام آیه ذیل فرود آمد:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَخْبَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾.<sup>۳۹</sup>

«تو نمی دانی آن کس را که دوست می داری، هدایت کنی، خدا هر کس را که بخواهد هدایت می کند.»

این حدیث از دو جهت مردود است:

نخست: ابوطالب در سال دهم بعثت چشم از جهان بربست و ابوهریره در سال هفتم هجرت به مدینه آمد و ایمان آورد. او این جریان را چگونه با چشم خود دید همچنان که ظاهر حدیث حاکی از آن است. و اگر واسطه در میان بوده، آن واسطه کیست؟ و در هردو صورت، حدیث واجد شرایط حججیت نیست.

دوم: ایمان - که نوعی توبه است - در آخر زندگی نجات بخش نیست، چگونه پیامبر اکرم ﷺ به او چنین کاری را پیشنهاد می کند و قرآن در این مورد چنین می فرماید:

﴿وَلَيَسْتَ الْتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتَ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمْوُتونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِنَّكُمْ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.<sup>۴۰</sup>

و توبه کسانی که گناه می کنند و آنگاه که مرگ یکی از ایشان دررسد، می گوید: اگر نون توبه کردم، پذیرفته نیست و نیز توبه کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود، آن‌اند که بر ایشان عذابی دردنگاک آماده کرده‌ایم.

از این جامی توان به ضعف روایات پی برد که غالباً راویان آنان از دشمنان خاندان رسالت بودند.

اصولًا برای آگاهی از خصوصیات زندگی بزرگ قبیله، باید به سراغ بستگان و نزدیکان او رفت. اما در این جا شگفت آن است که به جای مراجعه به فرزندان ابوطالب و وابستگان این خانواده، به سراغ افرادی می‌روند که ده سال پس از فوت او وارد مدینه شده و ایمان آورده‌اند! و این در حالی است که فرزندان آن حضرت همگی به توحید و ایمان او گواهی می‌دهند، دیگر صحیح نیست با این همه آثار ادبی و تصريح فرزندان و فداکاری‌های کمنظیر او، در ایمان چنین فردی شک کنیم.

کلینی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که مردی به او عرض کرد: دیگران گمان می‌کنند که ابوطالب کافر مرد است. امام در پاسخ گفت: دروغ می‌گویند، چگونه او در حال کفر درگذشت در حالی که ایمان خود را در اشعار خود اظهار کرده است، آنجاکه می‌گوید:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَّبِيًّا كَمُوسِيْنَ حُطَّا فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ<sup>۴۱</sup>

همچنین مردی به امام صادق گفت: ابوطالب فاقد ایمان بوده است. امام در پاسخ گفت: چگونه او را به کفر متهم می‌کنید در حالی که ابوطالب می‌گوید:

لَدِينَا وَ لَا يَعْبُأُ بِقِيلِ الْأَبَاطِلِ<sup>۴۲</sup>

«می‌دانند که فرزندانش دروغی به او گفته نشده است و ما هرگز به گفتار پیروان باطل اعتنا نمی‌کنیم.»

دامن سخن را کوتاه می‌کنیم و به موضوع دیگری می‌پردازیم که آن نیز سؤال برانگیز است.

## ۵ - اقامه دو نماز در یک وقت

شیعه امامیه، غالباً نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشارا یکجا می‌خوانند و این شیوه آنها در غالب کشورها است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که جمع بین دونماز برخلاف سیره پیامبر است و پی‌آمد آن این است که یکی از دو نماز، در غیر از وقت خود خوانده شود.

در پاسخ این پرسش باید گفت:

از نظر روایات، هر یک از نمازهای ظهر و عصر، یا مغرب و عشا و وقت دارد:

- ۱- وقت فضیلت.

۲- وقت اجزاء.

وقت فضیلت نماز ظهر، از لحظه زوال خورشید است تا زمانی که سایه شاخص به اندازه خود آن باشد.

و وقت فضیلت عصر، از لحظه‌ای است که سایه شاخص از مثل به «مثلین» برسد. کسی که بخواهد وقت فضیلت را درک کند باید نمازهای ظهر و عصر را جدا از هم بخواند. اما در وقت اجزاء، باید گفت که مجموع فاصله ظهر تا غروب، وقت اجزاء است و هر کدام از این دو فریضه در این فاصله به جا آورده شود، مجزی است. در این صورت می‌توان میان آن دو جمع کرد. چیزی که هست به مقدار چهار رکعت از اول وقت به نماز ظهر، و به همان مقدار از آخر وقت به نماز عصر اختصاص دارد، فقط در وقت مختص هر نماز نمی‌توان دیگری را به جا آورد.

عین این دو وقت؛ «فضیلت» و «الجزاء»، در نماز مغرب و عشانیز هست که در کتاب‌های فقهی بیان شده است.

بنابراین، اگر دونماز را در یک وقت بگزاریم، هر دو را در وقت خود خوانده‌ایم، چیزی که هست احياناً وقت فضیلت یکی، و گاهی هر دو را از دست داده‌ایم، و التزام به سنت خوب است ولی واجب نیست. چه بسا مصالح ایجاب کند که انسان، یک تکلیف مستحبی را برای کار مصلحت برتر ترک کند و جریان در مورد تفرق میان دو نماز چنین است؛ زیرا در بسیاری از کشورها، موجب حرج گردیده و احیاناً سبب ترک نماز شده است.

دلیل بر این که می‌توان میان دو نماز بدون عذر جمع کرد، عمل رسول الله ﷺ است که بارها بدون عذر دونماز را یک جاگزارد، تا کار را برابر امت آسان سازد.

تصوّر نشود که جمع میان دو نماز، در دیگر مذاهب اسلامی وجود ندارد، آنان نیز در برخی از موارد میان دو نماز جمع می‌کنند.

پیروان ابوحنیفه در عرفه و مزدلفه میان دو نماز جمع می‌کنند.

شافعی و مالکی و حنبلی در سفر، قائل به جواز جمع هستند و برخی دیگر در موقع عذر؛ مانند بارندگی، بیماری و ترس جمع میان دو نماز را جایز می‌دانند و هرگز نمی‌توان

گفت این افراد نماز را در غیر وقت خود می‌خوانند.  
تا اینجا موضوع را روشن کردیم و اکنون به دنبال آن هستیم که عمل پیامبر را بررسی کنیم.

متجاوز از بیست روایت گواهی می‌دهند که پیامبر بدون کوچکترین عذر، میان ظهر و عصر و یا مغرب و عشا جمع کرد و همگی در صحاح و سنن وارد شده که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ابن عباس می‌گوید:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ الظَّهَرَ وَالعَصْرَ جَمِيعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعَشَاءَ جَمِيعًا مِنْ غَيْرِ خُوفٍ وَلَا سَفَرٍ».<sup>۴۳</sup>

«پیامبر ﷺ ظهر و عصر و مغرب و عشا را باهم، بدون عذر، مانند خوف از دشمن یا سفر بهجا آورد».

مسلم در صحیح خود، از ابن عباس نقل می‌کند که:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ الظَّهَرَ وَالعَصْرَ جَمِيعًا بِالْمَدِينَةِ مِنْ غَيْرِ خُوفٍ وَلَا سَفَرٍ، فَقَالَ أَبُو الْزَبِيرَ فَسَأَلَتْ سَعِيدًا لَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ، قَالَ: سَأَلْتَ أَبْنَ عَبَّاسٍ كَمَا سَأَلْتَنِي، فَقَالَ أَرَادَ أَنْ لَا يُحْرِجَ أَحَدًا مِنْ أَمْتَهِ».<sup>۴۴</sup>

«رسول ﷺ ظهر و عصر را باهم در مدینه بهجا آورد، در حالی که نه خوفی بود و نه سفر. ابو زبیر می‌گوید: من به سعید بن جبیر گفتم: فلسفة آن، چه بود، سعید گفت: من از ابن عباس پرسیدم، همچنان که تو از من پرسیدی، او در پاسخ گفت: این بدان جهت بود که کار را برآمد خود آسان سازد».

در یکی از سفرهایم به سوریه، در مجمعی که علمای اهل سنت نیز حاضر بودند، مسأله جمع بین صلاتین مطرح شد و ما برخی از این روایات را مطرح کردیم، یکی از آنان گفت: مقصود آن است که پیامبر نماز ظهر را در آخرین وقت و نماز عصر را در اولین وقت آن انجام داد و از این طریق میان دو نماز جمع کرد. در پاسخ گفتم: مسأله جمع بین صلاتین، یک اصطلاح فقهی است که گاهی به آن «جمع تقدیم» و گاهی «جمع تأخیر» می‌گویند و مقصود از آن است که نمازی در وقت دیگری خوانده شود نه این که هردو در وقت خود برگزار گردد ولی پشت سر هم باشند؛ زیرا چنین کاری موضوع جدیدی نیست که درباره آن ۲۰

روایت وارد شود، بلکه جمیع است مطابق قاعده و هر مسلمانی می‌تواند نماز ظهر را در آخرین وقت فضیلت و نماز عصر را در اولین وقت فضیلت به جا آورد، چیزی که به بیان جدید نیاز دارد، این است که نماز عصر را به جلو یا ظهر را به عقب بکشد.

گذشته از این سخن، با تعلیلی که ابن عباس گفت سازگار نیست و او فلسفه کار پیامبر را - که دو نماز را با هم خواند - بیان کرد که کار را برابر امت آسان سازد. این علت در صورتی تحقق می‌پذیرد که دست هر مسلمانی در آوردن نماز ظهر و مغرب از زوال تاغروب باز باشد و گرنه جمع به شکلی که در گفتار او آمد، خود مایه حرج است؛ یعنی انسان تلاش کند ظهر را در آخر وقت فضیلت و عصر را در آغاز آن انجام دهد.

## ۶- سجده بر تربت

در فقه امامیه، نمازگزار باید بر خاک یا آنچه از آن می‌روید سجده کند و سجده بر غیر این دو، جایز نیست و از آنجا که مساجد امروز با فرش مزین شده و سجده بر زمین یا روییدنی‌های از آن امکان‌پذیر نیست شیعیان برای تحقق به آن شرط، مقداری خاک خشک را به صورت خشکیده (مهر) همراه دارند که به هنگام نماز بر آن سجده می‌کنند تا سجده بر زمین تحقق پذیرد.

در اینجا باید از یک اصطلاح علمی آگاه بود و آن این که: یک «مسجد‌له» داریم و یک «مسجد علیه».

مقصود از اولی، کسی است که برای او و به خاطر او سجده می‌کنیم و آن خدا است و مقصود از دومی چیزی است که بر آن سجده می‌کنیم و پیشانی بر آن می‌نهیم و آن تربت یا روییدنی‌هایی است از زمین؛ بنابراین مهر و تربت «مسجد علیه» است نه «مسجد‌له» و بسیار دور از انصاف است که کسی تربت و یا حصیر را که بر آن سجده می‌کنیم به بت‌های بت‌پرستان تشییه کند، در حالی که بت در نظر آنان «مسجد‌له» بود و لذا آن را در برابر خود می‌نهادند و برای آن سجده می‌کردند، در حالی که تربت و یا حصیر «مسجد علیه» است که زیر پا انداخته و سرانجام سر بر آن نهاده می‌شود.

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا بر غیر زمین و یا روییدنی‌های از آن، نمی‌شود سجده کرد؟ امام در پاسخ فرمود: سجده نوعی خضوع برای خداست و باید بر غیر مأکول و

ملبوس سجده کرد؛ زیرا فرزندان دنیا، بندۀ مأکول و ملبوس خود هستند و نمازگزار در سجده خود باید بر معبد اهل دنیا سجده نکند و پیشانی خود را بر معبد فرزندان دنیا که فربت آن را خورده‌اند، نگذارد.<sup>۴۵</sup>

### شیوه سجده پیامبر و صحابه

پیامبر و یاران او، سالیان درازی بر خاک و سنگریزه‌های مسجد سجده می‌کردند و تا مدتها جز سجده بر خاک و سنگریزه و مانند آنها جایز نبود.

پس از آن، خدارخصت داد که بر روی‌لدنی‌های زمین؛ مانند حصیر و بوریا سجده کنند، اکنون ما برخی از روایات را که بیانگر دو مرحله بودن سجده است، مطرح می‌کنیم:

۱ - پیامبر ﷺ فرمود:

«جَعْلْتُ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا».<sup>۴۶</sup>

«زمین برای من سجده‌گاه و مطهر قرار داده شده است.»

مقصود از «سجده‌گاه» به قرینه مطهر همان سنگ و خاک است که هم طهارت بخش و هم سجده‌گاه است.

این حدیث زمین را سجده‌گاه معرفی می‌کند و مسلمان باید پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

گاهی افرادی پیشداور، حدیث را به شیوه دیگر تفسیر می‌کنند و می‌گویند: مقصد از این که زمین سجده‌گاه است، این است که همه زمین، مصلای افراد مسلمان است، و پیروان اسلام در هر نقطه‌ای می‌توانند خدا را عبادت کنند و برای آن نقطه خاصی وجود ندارد و در حقیقت، حدیث در صدد رد اندیشه یهودی و مسیحی است که می‌گوید باید خدا را در مکان خاصی عبادت کرد، نه در همه جا! بنابراین، همه زمین‌ها مصلای مسلمان است؛ خواه طبیعی و خواه مفروش با انواع فرش‌ها!

این تأویل را یکی از علمای سوریه در مجلسی مطرح کرد، ولی در پاسخش گفت: این تفسیر با حدیث سازگار نیست؛ زیرا لازمه آن این است که همه زمین‌ها؛ اعم از طبیعی و یا مفروش به فرش‌ها، مطهر و پاکیزه کننده باشد، در حالی که تطهیر از آن زمین طبیعی است، نه

مطلق زمین.

خلاصه، امر واحدی (زمین) موضوع دو حکم است، «تطهیر» و «سجده»... ، تطهیر از آن زمین طبیعی است، طبیعاً سجده نیز از آن او است.

در تاریخ آمده است: به خاطر تعین سجده بر زمین طبیعی، یاران پیامبر به خاطر پرهیز از سوزش سنگریزه‌ها، آنها را در دست می‌گرفتند تا مدتی که پیامبر مشغول قرائت است، خنک شود. جابر می‌گوید:

«كُنْتُ أَصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الظَّهَرَ، فَأَخَذْ قَبْضَةً مِنَ الْحَصِّيِّ، فَأَجْعَلْهَا فِي كُفَّيِّ ثُمَّ أَحْوَلْهَا إِلَى الْكُفَّ الأُخْرَى حَتَّى تَبَرُّدُ ثُمَّ أَضْعَهَا لِجَيْنِيِّ، حَتَّى أَسْجُدَ عَلَيْهَا مِنْ شَدَّةِ الْحَرَّ». <sup>۴۷</sup>

«نمایز ظهر را با پیامبر ﷺ بهجا می‌آوردم، مقداری از سنگریزه‌های مسجد را بر می‌داشتم و دست به دست می‌کردم تا خنک شود، آنگاه آن را زیر پیشانی خود قرار می‌دادم تا بر آنها سجده کنم، تا از سجده بر سنگریزه‌های داغ مصنون بمانم.»

اگر سجده بر فرش یا سجاده یا لباس یا هر چیز دیگر، غیر از زمین جایز بود، لازم نبود که جابر خود را به زحمت بیاندازد. خباب بن ارت می‌گوید:

«شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ شَدَّةَ الرَّمَضَاءِ فِي جِبَاهَا وَ أَكْفَنَا فِلَمْ يُشَكَّنَا». <sup>۴۸</sup>  
 «بِهِ رَسُولُ خَدَّائِهِ از شدت حرارت زمین که پیشانی و دست‌ها را آزار می‌دهد شکایت کردیم. او به شکایت ما پاسخ نگفت.»

### توسعه در سجده‌گاه

مسلمانان تا مدت‌های مديدة مأمور بودند که بر سنگ و خاک سجده کنند ولی در مرحله بعد توسعه‌ای پدید آمد و آن این‌که رسول خدا اجازه داد و عملاً نیز تأیید کرد بر حصیر و بوریا سجده کنند.

انس بن مالک و ابن عباس و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام سليم و عبدالله بن عمر، همگی می‌گویند:

«کانَ النَّبِيُّ يَصْلِي عَلَى الْخَمْرَةِ فَيَسْجُدُ». <sup>٤٩</sup>

«پیامبر ﷺ بر حصیر و بوریا نماز می‌گزارد و بر آن سجده می‌کرد.»

آری در مراحلی که انسان توانایی بر سجده بر زمین داغ و یا بسیار سرد را ندارد اجازه داده شد که بر سجاده خود سجده کند.

بخاری از انس نقل می‌کند که:

«كُنَّا نُصْلِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي ضَعْفِ أَحَدِنَا طَرْفَ الشُّوْبِ مِنْ شَدَّةِ الْحَرَّ إِذَا لَمْ يُسْتَطِعْ

أَحَدُنَا أَنْ يُمْكِنَ جِهَتَهُ مِنَ الْأَرْضِ، يَسْطُطُ ثَوْبَهُ». <sup>٥٠</sup>

«ما با پیامبر نماز گزاردیم، برخی از ماه‌گوش‌های از لباس خود را از زیادی گرما زید

پیشانی خود قرار می‌داد، هرگاه برخی از ماه‌قادرهای گزاردن پیشانی بر زمین نبود بر

سجاده خود سجده می‌کرد.»

روایاتی که این مسأله را تعیین می‌کند، فزون‌تر از آن است که در این مختصر بیان گردد، متأسفانه پس از مرور قرونی، سنت بدعت شده و بدعت به صورت سنت درآمده است. هرگاه کسی بر زمین و یا بوریا سجده کند بدعت تلقی می‌شود، ولی اگر بر فرش و امثال آن سجده کند سنت محسوب می‌گردد.

بر مدیران حرمین شریفین شایسته است که به فقه همه طوایف احترام بگذارند و حرمین شریفین را به گونه‌ای اداره کنند که پیروان همه مذاهب فقهی، به راحتی بتوانند به وظایف خود جامه عمل بپوشانند، و لااقل بخشی از مسجد را مفروش نسازند تا افرادی که فقه آنها اجازه سجده بر فرش را نمی‌دهد بتوانند بر سنگ‌های مسجد سجده کنند.

## ● پیانوشتها:

۱- آل عمران: ۱۰۳

۲- شعراء: ۲۱۴

۳- بحار، ج، ۳۸، ص ۲۲۳، حدیث ۲۳

۴- بحار، ج، ۳۸، ص ۲۲۴، حدیث ۲۴

۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شرح

- نهج البلاغه ابن ابيالحدید، ج ۱۳، صص ۲۲۱-۲۱۰ و دیگر مصادر و منابع که می‌توانید در کتب تفسیر و احادیث از آن آگاه شوید.
- ۶- بخار، ج ۲، ص ۲۲۶، حدیث ۳
- ۷- سیرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بخار، ج ۲۱، ص ۲۰۷ برای آگاهی از دلالت حدیث بر امامت سید الاولیاء امیر مؤمنان علی<sup>علیہ السلام</sup> به کتاب «پیشوایی از نظر اسلام»، صص ۲۵۱-۲۴۸ مراجعه کنید.
- ۸- بینه: ۷، «افراد با ایمان که دارای عمل صالحند، بهترین مردمند».
- ۹- درباره روایاتی که در آن، نام پیروان علی به لفظ «شیعه» وارد شده است، به کتاب درالمتشور، ج ۶ ص ۵۸۹، و صواتق المحرقة، ص ۱۶۱ مراجعه شود و ما بخشی از روایات را در کتاب «الشیعه فی موكب التاریخ» آورده‌ایم، صص ۱۹-۱۵
- ۱۰- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳ و ۴؛ بخار، ج ۳۶، ص ۲۹۹، ح ۱۲۳
- ۱۱- احزاب: ۳۳
- ۱۲- آل عمران: ۱۴۰
- ۱۳- بخار، ج ۳۶، ص ۳۳۱، حدیث ۱۹۱
- ۱۴- کهف: ۶۵-۶۶
- ۱۵- ایضاح، صص ۲۱۹-۲۱۷
- ۱۶- اعتقادات صدوق، ص ۹۳
- ۱۷- مجموعه رسائل، ص ۲۶۶
- ۱۸- تبیان، ج ۱، ص ۳
- ۱۹- تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۹۶
- ۲۰- کافی، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۲
- ۲۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۰۸-۲۱۱، باب رجم الحبلی؛ مستند احمد: ج ۱، ص ۲۳ و ج ۵، ص ۱۳۲
- ۲۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.
- ۲۳- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.
- ۲۴- تکویر: ۱۰
- ۲۵- اعلی: ۱۸-۱۹
- ۲۶- کتاب مصاحف، نگارش حافظ ابویکر عبدالله بن ابی داود سجستانی، ص ۱۰-۹
- ۲۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳
- ۲۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳
- ۲۹- المصاحف سجستانی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵
- ۳۰- اللباب فی تهذیب الأنساب، ابن اثیر، ج ۳، صص ۶۲ و ۶۳

- ۳۱- بصائر الدرجات، الصفار، صص ۱۵۷ و ۱۵۸
- ۳۲- جامع الاصول، ج ۱۱، صص ۱۱۹-۱۲۳، کتاب قیامت، که در آن احادیث دهگانه (که حاکمی از ارتداد صحابه است) نقل شده و لفظ «ارتداد» مکرر در آنها به چشم می‌خورد.
- ۳۳- حجرات: ۶
- ۳۴- جمعه: ۱۱
- ۳۵- فتح: ۱۸
- ۳۶- فتح: ۲۹
- ۳۷- سیرة ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۲، وی از این قصیده یک بیت نقل کرده است.
- ۳۸- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳
- ۳۹- قصص: ۵۶
- ۴۰- نساء: ۱۸
- ۴۱- اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.
- ۴۲- اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.
- ۴۳- مستند احمد، ج ۱، ص ۲۲۱
- ۴۴- صحيح مسلم، کتاب الصلاة، باب جمع بین الصلاتین.
- ۴۵- وسائل، ج ۳، باب ۱، از ابواب «ما يسجد عليه»، ح ۱
- ۴۶- صحيح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، کتاب التیمم، ح ۲
- ۴۷- مستند احمد، ج ۳، ص ۳۲۷، من حدیث جابر و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، باب «amarوی فی التعجیل بها».
- ۴۸- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵
- ۴۹- مستند احمد، ج ۱، صص ۲۳۱، ۳۰۲ و ۳۳۵
- ۵۰- صحيح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۱